سریال «اصل برائت» نمایش تمام‌عیار سقوط اخلاقی جامعه آمریکا است

اصل بر نفی اخلاق

محمد قربانی
منتقد و خبرنگار

«اصل برائت» یکی از پرسروصداترین سریال‌های این روزهاست؛ سریالی جنایی که ذیل داستان معمایی‌اش سعی دارد وضعیت بحرانی خانواده‌ای را- پس از مواجهه آنها با خیانت نوید- روایت کند. در این پرونده سعی داشته‌ایم در چند یادداشت به این سریال بپردازیم و جوانب مختلف آن را مورد نقد و بررسی قرار دهیم. اصل برائت سریالی قابل بحث به‌لحاظ روایی، فرمی و نمایشگر است و حتما ارزش نماشا کردن دارد.

شخصیت اصلی آن (راسی)، دادیار مشهوری در شیکاگو است که به قتل همکار و معشوقه‌اش متهم می‌شود. این مساله شرایط حرفه‌ای و خانوادگی او را دچار چالش می‌کند و راسی مجبور می‌شود کشمکش‌های بیرونی و درونی شدیدی را تحمل کند. از یک سو دادیار رقیب راسی (تامی) درنظاش است هرطور شده او را در دادگاه محکوم به قتل کند و از سوی دیگر راسی با چالش‌هایی که با اعضای خانواده- پس از فاش شدن ماجرای خیانتش- دارد، دست به گریبان است. علاوه‌بر اینها شخصیت اصلی سریال با کشمکش‌های درونی خود نیز مواجه است. عمده دقایق سریال به روایت معمایی ماجرای قتل و دعواهای حول آن اختصاص دارد، اما آنچه فیلمساز با اصرار و وسواس ویژه‌ای روی آن تاکید دارد تحقیر پدر خائن و معرفی کردن او به عنوان تنها مسئول شرایط بحرانی خانواده است؛ مساله‌ای که در فیلمنامه و اجرا کاملا مشهود است. در عمده شماهایی که راسی و همسرش متوجه می‌شوند قاتل زن، با مشاجره می‌بینیم، زن درشت‌تر، مستحکم‌تر و غالب به تصویر کشیده شده و عمده میزانسن‌های دوتایی این دو، در جهت تحقیر مرد است. این موضع فیلمساز مستلزم یک مقدمه است. لازم است ابتدا خانواده‌ای ترسیم شود که خیانت به آن مذموم باشد. اما آیا خیانت در هر شرایطی مذموم نیست؟ در مدیوم‌های هنری پاسخ این سوال منفی است. در سینما هر شخصیت و مساله‌ای می‌تواند بسته به پرداخت خاص فیلمساز مورد تایید باشد. بسیارند آثاری که در آنها تماشاگر به یک قاتل یا گروهی از گنگسترها سمپاتی پیدا می‌کند. این نفی اخلاق نیست، بلکه تصدیق‌گر این مساله است که فرم هر اثر هنری بر اخلاق مقدم است، بنابراین موضع فیلمساز درمورد خیانت راسی زمانی می‌توانست موجه باشد که در ابتدا خانواده‌ای درخور وفاداری ساخته شود و این اصلی‌ترین حلقه مفقوده سریال است. روایت در توضیح نیازها، خلاءها و انگیزه‌های شخصیت‌ها- به‌ویژه راسنی و همسرش- ناتوان است و به این ترتیب می‌خواهد هرطور شده نگاه اخلاقی خود را به شخصیت‌ها و تماشاگر تحمیل کند. به نظر می‌رسد این نوع نگاه فیلمساز به مثابه یک سانسورچی از ترسیم کاستی‌های خانواده جلوگیری کرده و به‌دنبال همین مساله، روایت در ترسیم نوع کشش راسنی به زن مقتول نیز به ضدونقیض‌گویی می‌افتد. اما ناگهان در انتها، فیلمساز همین نگاه اخلاقی را نیز زیر پا می‌گذارد. جایی که راسنی و همسرش متوجه می‌شوند قاتل زن، دختر نوجوان شان بوده است. اعضای خانواده پس از تبرئه راسنی، تصمیم می‌گیرند «به‌عنوان یک خانواده» این راز را پنهان نگه دارند. در صحنه‌های پایانی، خانواده را در شرایطی می‌بینیم که انسجام خود را بازیافته و گویی همه‌چیز به حالت اولیه برگشته است. حالا سوال اینجاست که بر سر آن نگاه اخلاقی چه آمد؟ چرا اهمیت قتل یک انسان که دیگر نمایلی به ادامه رابطه با راسنی نداشت تا سرحد یک مک‌گافین تقلیل پیدا کرد؟ چرا نگاه اخلاقی فیلمساز گزینشی به نظر می‌رسد؟ شاید بتوان پاسخ را در نسبت فیلمساز با وضعیت بحرانی خانواده در جهان امروز پیدا کرد. فیلمساز به کانون خانواده علاقه‌مند است اما آن را زیست نکرده یا زمانی زیست کرده و حالا فقط نوستالژی آن برایش باقی مانده و به همین دلیل نه می‌تواند مسائل خانواده را ترسیم کند و نه خانواده‌ای منسجم بسازد که حالا در آسمانه فروپاشی بودنش به مساله تماشاگر تبدیل شود و نه حتی می‌تواند پس از مردود شدن در آزمون فرم، پای ادعای اخلاق‌مداری خود بایستد. «اصل برائت» مرثیه‌ای بر خانواده‌ای است که دیگر وجود ندارد، نه در جهان داستان و نه در جهان خارج.

عمق داستان‌گویی زیر سایه شوک

سعید اکبری
خبرنگار

«اصل برائت» یک سریال جنایی-معمایی مهیج است که در سرویس استریم اپل‌تی‌وی‌پلاس انتشار یافته و مدتی است در میان هواداران سریال‌های خارجی تلویزیونی محبوبیت کسب کرده است. جیک جیلنهال در نقش راسنی سبیج، معاون دادستان متهم به قتل همکار و معشوق خود کارولین با بازی رباتی رینسوو شده است. این مجموعه براساس رمان اسکات تارو در سال ۱۹۸۷ ساخته شده است و همچنین ریمیک و خوانشی مدرن و به‌روزشده از اقتباس سینمایی سال ۱۹۹۰ با بازی هریسون فورد است. سریال با خوشگذرانی دریک روز آغازیی با اعضای خانواده راسنی سبیج آغاز می‌شود، اما زمانی که کارولین به طرز سبعانه‌ای به قتل می‌شود زندگی راسنی زیر و رو می‌شود. همزمان با مظنون شناخته شدن راسنی، سریال بر کوشش‌های ناامیدانه او برای اثبات بی‌گناهی خود درحالی‌که خانواده‌اش با عواقب اعمال او دست‌وپنجه نرم می‌کنند، تمرکز می‌کند. نمایش مورد بحث تلاش می‌کند رویای درام‌های کلاسیک دادگاهی را دنبال کند. سریال تقریبا آغاز بدی ندارد؛ خلق پرسش‌ها و کنجکاوی کردن تماشاگر با مجموعه‌ای از لحظات شدیدی که در آن شاهد سقوط تابهنگام کاراکتر راسنی، توطئه‌ها و چگونگی چیده شدن همه کارت‌ها علیه وی هستیم. رئیس و دوست اورپیوند شانس خود را در انتخابات پیش رو از دست می‌دهد و متعاقبا ما ناظر متلاشی شدن کانون خانواده راسنی می‌شویم. پویایی خانواده و زندگی شخصی و زناشویی راسنی و همسرش باربارا در طول آماده‌سازی دادگاه انتهایی از معدود نکات مثبتی است که می‌شود با آن همراه شد. اما با وارد آوردن و قلاب کردن خطوط داستانی جدید مانند خردپلات جانبی خیانت نصفه و نیمه زن به راسنی (با مرد متصدی بار) زمان زیادی برای پرداخت اندک سرمایه‌گذاری می‌شود و اعتراف زن به خیانت به جایی نمی‌رسد و آن هم تا انتها محو می‌شود. در اپیدا سریال با مخاطب بازی می‌کند و انتظار عمل خیانت احتمالی زن را در او ایجاد می‌کند که ناگهان این انتظار یا جایگزینی رابطه جنسی با همسر فرومی‌رود و سپس مجددا بدون علت وانگیزه خاصی به بوسه با متصدی بار ختم و بعد از آن مه رابطه رها می‌شود. یکی از بهترین بازیگران سریال خانم رونیگا است که می‌تواند گوی رقابت را از جیک جیلنهال برباید و حتی مخاطب را با کاراکتر خود همراه کند. مهم‌ترین فاکتوری که درمورد او مشاهده می‌شود فراتر رفتن او از «نقش کلیشه‌های رنگین‌پوستی در جهت اهداف صرفا تبلیغاتی» است. یکی از نقص‌های سریال به نوع پرداخت به کاراکتر راسنی مربوط می‌شود. راسنی به عنوان یک قهرمان یکه و تنها که بناست تا به منظور خروج از منجلابی که در آن گرفتار آمده است با سیستم مبارزه کند، دوست‌داشتنی، سمپاتیک و جذاب نیست. پیشرفت سریال کمتر به روند سمپاتیک شدن او یاری می‌رساند. آشکار است که در نشان دادن درخوشبختگی و تمایلات خشونت‌آمیز تا حدی فرضیه و احتمال قاتل بودن او فوت می‌گیرد با این وجود مشکل این است که مخاطب کمتر به حوادثی که برای شخص او روی می‌دهد اهمیت قائل می‌شود. فلاش‌بک‌های بی‌وقفه به شب قتل و کات‌های مکرر به نماهای کلوز/اکسترم کلوز از چهره غم‌آلود راسنی، یا دویدن روی ترمبیل، شنا کردن یا تنها نشستن با نوشیدنی مشابه پرکننده‌ها هستند. همین‌طور فلاش‌بک‌های کوتاه پیوسته از روابط و کشش‌های جنسی راسنی و کارولین بیشتر از آن که موجب شود اشتیاق و علاقه عاطفی دوطرفه آن دو به یکدیگر (سوای هوا و هوس)، علت باقشاری کارولین برای جذابیی حس شود و متعاقبا سرنوشت فجیع و دردناک کارولین را با تاثیر حسی عمیق‌تری به نمایش بگذارد. رنگ‌وبوی فضایی اروتیک به خود گرفته دست که به‌صورت پیوسته در رشته صحنه‌های کوتاه امتداد می‌یابد و به عنصری وازنده مبدل می‌شود. همین صحنه‌های اروتیک صرف هرچه بیشتر راسنی را نزد مخاطب بی‌اهمیت جلوه می‌دهد که می‌توانستند از منظر روایی سودمندتر واقع شوند. به نظر نگارنده عمده اجساسی که مخاطب نسبت به کاراکتر راسنی می‌تواند داشته باشد ناشی از پیش‌فرض‌های آن‌ان نسبت به این بازیگر توانمند و کاریزماتیک به میانجی تعدد نقش‌های پیشین اوست تا کاراکترپردازی خود سریال. این حتی جزئی از بهترین نقش‌آفرینی‌های کارنامه جیک جیلنهال به شمار نمی‌آید. حقیقتا انتخاب جیلنهال و همین‌طور رنانه رینسوو چندان برای این نقش مناسب نیستند و در این مقوله زیر سایه دیگر بازیگران سریال نظیر پیتر سارسگارد، رونگ‌ا و بیلکمپ رنگ می‌بازند. از سوی دیگر تنش‌هایی با جناح دیگر در دفتر دادستانی رخ می‌دهد که برای تصدی پست ریاست در انتخابات رقابت می‌کنند. این درگیری و نزاع شغلی درون دفتر که در ابتدای سریال پی‌ریزی می‌شود ماهیتا طوری به تصویر کشیده نمی‌شود که چنین تمایل و عزم راسخی را در متهم کردن کاراکتر اصلی به قتل توجیه و باورپذیر کند. توسعه بهتر کاراکترهای درگیر در این عداوت و دلایل بیشتری برای چنین تضادهایی می‌توانست به جا بیاورند. گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است. اساسا انتهای ماجرا راسنی را روان‌پریشی جلوه می‌دهد که گویی دخترش هم بخشی از آن را به ارث برده است. این مهم هم یکی دیگر از آن مواردی است که نزدیک شدن به راسنی را از منظر عاطفی مخدوش می‌کند. حتی حضور بافت کاراکترهای راسنی در یک کارخانه متروک با هدف ملاقات با پسر کارولین هم ظاهرا هیچ کارکرد دراماتیکی پیدا نمی‌کند.

زمانی‌که پسر کارولین از مادرش و راسنی در خانه عکس و فیلم می‌گیرد، تصویر فردیند پسر راسنی به‌صورت ناگهانی در دوربین ثبت می‌شود و با مشاهده شدن در مظنان اتهام در قتل فرار می‌گیرد که دلیل حضور او در آن محل هم معین نمی‌شود. سپس در قسمت‌های بعدی به نوعی حذف و فراموش می‌شود، ولو پلیس هم به هیچ عنوان او را مورد بازجویی قرار نمی‌دهد. یا کشف ابعاد جدیدی از قتل آن زن روسپی «یانی دیویس» توسط راسنی که آزمایش دی‌ان‌ای او را به مردی خانواده‌دار (قاتل احتمالی) رساند که حتی به‌واسطه پلیس هم مورد وارسی و بازجویی قرار نگرفت، دگرپری فیزیکی میان او و راسنی و درمجموع خط داستانی او هم مفقود شد و صرفا در پایان در جلسه دادگاه به‌منظور شهادت علیه راسنی حضور پیدا کرد. زمانی که با بهره از تمهیدات تکنیکی انحرافی به‌منظور فریب مخاطب، عدم ارائه تکه‌هایی از سرنخ‌های داستانی و همین‌طور سوار شدن بر عنصر غافلگیری صرف، مسیر حدس و تردید درباره قاتل بودن کاراکترهای همسر و دختر مسدود می‌شود، در چند دقیقه پایانی مجموعه‌ای جدید از شرایط معرفی می‌شود که اکثر لحظات سریال را بی‌معنی می‌کند، حتی نقطه‌ای که دادستان تامی مولتو می‌بایست پیروز عرصه دادگاه شود به‌واسطه کتاب زندگی نویسندگان برای پیاده‌سازی پیچش پایانی. هیات منصفه ناگهان رای به پیروزی راسنی (پس از موعظه و جمع‌بندی عاطفی او) می‌دهند. به‌عنوان سخن نهایی فصل اول سریال اصل برائت تا پیش از قسمت پایانی، اثر چندان ناقبولی نیست و پتانسیل درگیرکردن مخاطب را با ایجاد گره‌افکنی‌ها/ گروگشایی‌ها و ایجاد پرسش‌ها و بحران‌ها دارد، اما حساب باز کردن مضاعف بر عنصر غافلگیری و تصادفات نمی‌تواند کیفیت بازبینی به آن ببخشد.

سه‌شنبه ۲۷ شهریور ۱۴۰۳
۰۱۱۴
شماره ۴۲۳۰
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

ادامه از صفحه ۱۳

آیا همیشه اصل بر برائت است؟

محمد کریمی
خبرنگار

سریال «اصل برائت» براساس رمانی به همین نام نوشته اسکات تارو ساخته شده است که داستانی پرتنش و پیچیده را در دستگاه قضایی آمریکا روایت می‌کند. پیرنگ فیلم در ظاهر عدالت، حقیقت و تبعات انتخاب‌های انسانی است. فیلم در نیمه دوم خود یک فیلم دادگاهی است. بگذارید با هم کمی مولفه‌های ژانر دادگاهی را مرور کنیم. اولین مساله وجود یک پرونده حقوقی با جنایی است که موجب برگزاری دادگاه شود. این می‌تواند شامل قتل، کلاهبرداری یا دیگر جرائم باشد و بعد مسائل اخلاقی و حقوقی که وکلا یا قضات با آنها مواجه می‌شوند. تصمیم‌های سختی که شخصیت‌ها باید در طول درام بگیرند، لحظات تنش‌زایی می‌آفریند که تماشاگران را درگیر می‌کند. در اصل برائت، فیلمساز تا حدودی تمامی عناصر ژانر را رعایت کرده و فیلم به او لحاظ تکنیکال سربا نگه داشته است.

فیلمساز سعی می‌کند در دل داستان ترجمه‌ای تازه از عشق و چالش‌های اخلاقی انسان مدرن را نیز روایت کند. این موضوع در طول سریال به حدی پررنگ است که بیننده حس می‌کند اساسا فیلم بر پایه این ایده ساخته شده است. داستان حول محور شخصیت اصلی، راسنی سبیج است که وکیل بلندپایه و پرآوازه‌ای است. اما به طور ناگهانی متهم به قتل همکارش می‌شود، همکاری که با او رابطه‌ای پنهانی و طولانی داشته و حالا دستش برای خانواده او شده است. این اتهام نه تنها زندگی حرفه‌ای او را تحت تاثیر قرار می‌دهد و باعث می‌شود شغلش را از دست دهد، بلکه روابط شخصی و خانوادگی‌اش را نیز به چالش می‌کشد. ساختار روایت فیلمساز در هر قسمت از سریال به‌گونه‌ای است که بیننده را درگیر معما کند و با شوک انتهایی هر قسمت، سعی بر این داشته باشد که کشش لازم برای پیش بردن درام را ایجاد کند و بیننده را با تفکر درباره حقیقت و واقعیت‌های پنهان داستان سرگردان کند. سریال درست در همین جا شکست می‌خورد؛ چراکه سعی بر این ندارد که با درگیرکردن روابط انسانی و برانگیختن حس، مخاطب را در سرنوشت شخصیت‌ها شریک کند و حس همدات‌پنداری مخاطب را برانگیزد؛ بلکه می‌خواهد بازی موش و گربه راه بیندازد. اما برای این کار شخصیت‌ها به خوبی توسعه پیدا نمی‌کنند و نمی‌توانند جنبه‌های مختلف درام را پیش ببرند. ما در ابتدای سریال با چند مساله روبه‌رو می‌شویم؛ اولی رقابت دادستان با رقیب تازه در انتخابات پیشرو و تامی که وکیل دیگری است و می‌خواهد به جایگاه راسنی سبیج برسد، دومی قتل کارولین و درنهایت مساله خیانت راسنی برای خانواده‌اش. فیلمساز مساله رقابت را به حسادت تقلیل می‌دهد، اما کارولین نقطه عطف بحث راجع‌به سریال است. ما از رابطه راسنی و کارولین چه می‌بینیم؟ آیا اصلا رابطه‌ای ساخته می‌شود؟ در حجم بسیار زیادی نماهای سوبژکتیو از شخصیت اصلی با فلش‌بک‌هایی روبه‌رو هستیم که جز اروتیسم محض چیزی ندارند. نه شخصیت‌ها را می‌فهمیم و نه از نحوه شکل‌گیری این رابطه آگاه می‌شویم و نه حتی درک درستی پیدا می‌کنیم از اینکه آیا این رابطه یک عشق ممنوع است یا هر چیز دیگری. اما از دیالوگ‌های راسنی که بارها حتی سر میز شام پیش خانواده‌اش از شیفتگی خودش که کارولین می‌گوید و فلش‌بک‌ها حس سمپاتیک نسبت به او پیدا می‌کنیم، یعنی جایی که باید متنفر باشیم نیستیم؛ چراکه راسنی از عشق می‌گوید. از اینکه کارولین بی‌نظیرش لایق عشقی بوده که حتی از همه چیزش را برایش بیازد. در حقیقت این نگاه خود فیلمساز است؛ ما هیچ‌گاه در طول فیلم شرم را از راسنی نمی‌بینیم و حس پشیمانی یا چیزی شبیه به اینکه او را به خودکاری سوق دهد. فقط حسرت نبود کارولین است و اینکه او عاشقش بوده و این یا بارها و حتی با اشک برای دخترش می‌گوید. مساله بعدی فاش شدن خیانت راسنی برای همسر و فرزندانش است؛ یک پسر و دختر نوجوان و همسرش که یک زن سیاه‌پوست است. این را بگویم که فیلمساز با بوجود فرصت کافی روابط اینجا را هم شو می‌سازد. ما راسنی و همسرش را نمی‌فهمیم و عشقی بین این دو نمی‌بینیم. روابط پدر و فرزندی هم ساخته نمی‌شود. توپ بازی راسنی با پسرش هم باسمه‌ای است و نمی‌تواند کارکند. فیلمساز مفهوم عشق و وفاداری را قربانی می‌کند و درنهایت ما درمی‌یابیم که حتی همسر راسنی هم به او خیانت کرده و او از این موضوع مطلع است. درواقع خانواده‌ای ساخته نمی‌شود و به این ترتیب فداکاری برای یکدیگر و نجات اعضای خانواده بیشتر به شوخی شبیه است و در همین حد باقی می‌ماند.

نیمه دوم سریال و برگزاری دادگاه جایی است که سریال راتا حدی نجات می‌دهد. دوربین دادگاه سروشکل درستی دارد و بازی‌ها هم خوب است، اما برای اینکه سریال از حد متوسط فراتر برود کم است. فیلمساز در طول دادگاه به ما یادآوری می‌کند که در دنیای حقوقی، حقیقت همیشه روشن نیست و گاهی اوقات، افراد بی‌گناه به دلیل شرایط خاص یا شواهد نادرست متهم می‌شوند و گاه مجرمان اصلی هیچ‌گاه شناسایی نمی‌شوند، درنتیجه عدالت هیچ‌گاه سر جای خود نمی‌ایستد.

در انتها شوک قوی‌ای که در داستان وارد می‌شود و متوجه می‌شویم که دختر نوجوان خانواده قاتل بوده است. واکنش راسنی به ظاهر حمایتی است. بازی ماد رهم در این سکانس خوب است و شوکه شدنش بعد از شنیدن حقیقت رواتوانسته بسازد. اما در راسنی هیچ ردی از بدبردگی نمی‌بینیم و این دیالوگ که «ما مجبوریم از خودمون دفاع کنیم؛ چون عاشق هم هستیم» بیشتر شبیه به شوخی است تا احساس پدرانه واقعی‌ای که باید داشته باشد. در انتها فیلمساز چه می‌کند؟ موسیقی خوب و سرحال، رنگ‌های گرم و حال خوب تمام شخصیت‌های اینجا؛ یک‌جوری در حال تماشای فوتبال، دیگری در حال آشپزی و در آخر گوخردن نگاه راسنی و همسرش به یکدیگر. انگار نه انگار که قتلی انجام شده، دختر نوجوانی قاتل شده، همسری خیانت کرده و... اینها هیچ‌کدام نمی‌تواند خانواده آمریکایی را از هم بپاشد، چون در تعریف فیلمساز خانواده آمریکایی در اسپاگتی خوردن سر میز شام خلاصه می‌شود. درنهایت اصل برائت سریال متوسطی است که می‌شود یک بار تماشایش کرد، اما برای بار دوم بعید می‌دانم.

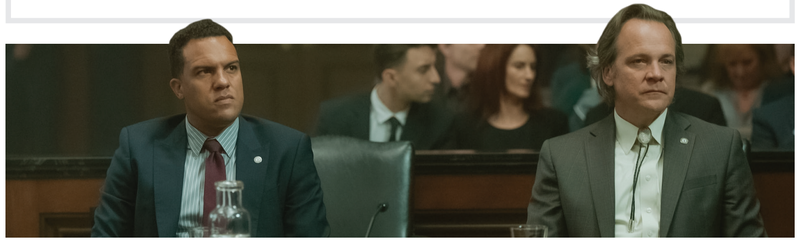

اصل ساده‌لوحی مخاطب!

آراز مطلب‌زاده
خبرنگار

پس از اتمام اپیزودهای سریال «اصل برائت» غالب‌ترین احساسی که بر مخاطب حاکم می‌شود حتی از یک نوع دست‌کم گرفته شدن توسط سازندگان سریال است. چنانکه با خود می‌گویی یک فرض پس از ۴ ساعت آسمان و ریسمان بافتن درباره پرسش بنیادین و مهم هر اثر جنایی یعنی پرسش «قاتل کیست؟» اکنون باید با چنین پایان‌بندی‌ای مواجه شوم؟ وجوه آزاردهنده ماجرا زمانی آشکارتر می‌شود که به یاد می‌آوری درطول سریال، سازندگان به سیاق شعبده‌بازها «دزاوردن حرگوش پایان‌بندی زیند پشبده شده است. گویی خود سازندگان در کشف قاتل مساتصل شده و یکی از شخصیت‌ها را قربانی کرده‌اند. خود شخصیت راسنی نیز عقلی رغم هوش و ذکاوتی که در روایت درباره او ادعا می‌شود هیچ کنش، کاوش یا رفتاری مبتنی بر این ویژگی‌ها از خود نشان نمی‌دهد. او هیچ سنخیتی با شغل خود ندارد و جز قد و قواره کاریزماتیک چیزی پیش‌روی مخاطب قرار نمی‌دهد. نه در سیر داستان و نه در پایان‌بندی اراسنی مدعی است می‌دانسته که همسرش قاتل است. اما در طول ۸ قسمت مطلقا کشمی از او دیده نمی‌شود که این ادعایش را آشکار کند. او با خیال راحت با همسرش شام می‌خورد، راسنی را مورد پوشش خبری قرار می‌دهند. سازندگان به گمان خود در هر قسمت یک‌اس رو می‌کنند. پیچیدگی‌ها، ظرایف و جزئیات حقوقی دادگاه با درمیان ساخته‌پاش داده می‌شود. دوربین در هر قسمت به یکی از شخصیت‌ها شک می‌کند و ذهن مخاطب را به سمت آن سوق می‌دهد. فلش‌بک‌ها جزئیات اروتیک رابطه راسنی و کارولین را تداعی می‌کند. زن راسنی وسوسه‌ای مبنی بر انتقام از راسنی از طریق خیانت در سر دارد. همچنین ارجعاتی کلی نیز به مجادلات و چالش‌های سیاست روز آمریکا داده می‌شود. بد این حال در پایان بندی قاتل دختر راسنی معرفی می‌شود. و این در حالی است که در فیلمنامه هیچ تمهیداتی نه در روایت و نه در شخصیت‌پردازی در راسنای این پایان‌بندی نیند پشبده شده است. گویی خود سازندگان در کشف قاتل مساتصل شده و یکی از شخصیت‌ها را قربانی کرده‌اند. خود شخصیت راسنی نیز عقلی رغم هوش و ذکاوتی که در روایت درباره او ادعا می‌شود هیچ کنش، کاوش یا رفتاری مبتنی بر این ویژگی‌ها از خود نشان نمی‌دهد. او هیچ سنخیتی با شغل خود ندارد و جز قد و قواره کاریزماتیک چیزی پیش‌روی مخاطب قرار نمی‌دهد. نه در سیر داستان و نه در پایان‌بندی اراسنی مدعی است می‌دانسته که همسرش قاتل است. اما در طول ۸ قسمت مطلقا کشمی از او دیده نمی‌شود که این ادعایش را آشکار کند. او با خیال راحت با همسرش شام می‌خورد، حرف می‌زند و حتی رابطه عاشقانه برقرار می‌کند. اما نه در خلوت و نه در ظاهر هیچ سخنی از این قضیه اش مطرح نمی‌کند. تمام این شواهد این ادعا را ثابت می‌کند که سازندگان همانند برخی پلس‌ها عرضه‌ها دنبال قربانی کردن یک نفر به جهت مختومه اعلام کردن یک پرونده پیچیده بودند. به یک معنا پایان‌بندی سریال زیرآب خودش را هم می‌زند و این درحالی است که حداقل‌های فیلمنامه‌نویسی ایجاب می‌کند برای پرورش یک واقعه باید میزانی از مقدمه چینی در روایت با شخصیت‌پردازی فراهم شده باشد و اساسا غافلگیر کردن مخاطب نیز باید از منطق‌های دراماتیک پیروی کند. اصل برائت در قیاس با نمونه‌های درخشان آثار معمایی، پلیسی و جاسوسی راهم نمی‌دهد و ساده‌انگارانه است. کافی است سریال‌هایی همچون «شکارچی ذهن»، «چیزهای تیز»، «دکستر» یا حتی سریال جدید «ریپلی» را به خاطر آورید و مرور کنیم که سازنده تا چه میزان قادر بود به درونیات کاراکتر، تلاطم‌ها و تناقض‌هایش نزدیک شود. در این آثار ابعاد متعارض روانی قهرمان با چه تبحری پرداخته و ساخته می‌شد. اما در اصل برائت تقریبا دست سازنده خالی از هر چیزی است و تقریبا سازنده هر کاراکتری را که مظنون معرفی می‌کند ما درمی‌یابیم که او بی‌گناه است. به عبارت دقیق‌تر سازنده بیش از هر چیز به یک اصل اعتقاد دارد؛ اصل ساده لوحی مخاطب!

کارگردانی ضعیف یک قصه عالی

مصطفی قاسمیان
خبرنگار

تلویزیون است و قصه‌هایش؛ مدیوم سریال به قدری وابسته به قصه است که یک قصه خوب در بسیاری موارد می‌تواند جنبه‌های دیگر یک اثر نمایشی را تحت‌تاثیر قرار دهد. این موضوع را می‌توان از حجم توجهات به محصولی متوسط چون «اصل برائت» متوجه شد که اگرچه در ژانر درام معمایی و دادگاهی قابل تامل محسوب می‌شود، ولی بیش از آنچه مستحق آن بود مورد توجه قرار گرفت و به یکی از پرسروصداترین سریال‌های سال ۲۰۲۴ تبدیل شد و پلتفرم‌های ایرانی را نیز فتح کرد. رمان «اصل برائت» نوشته اسکات تورو که در ابتدای دهه ۹۰ میلادی نیز منبع اقتباس اپدی برای ساخت محصول نمایشی سینمایی قرار گرفته و نتیجه آن هم اثری پرتماشاگر بود، از طریق یک معمای قابل توجه، ظرفیت ویژه‌ای برای جذب مخاطب داراست، اگرچه در اقتباس تلویزیونی ۲۰۲۴ توسط دیوید ای‌کلی برای پلتفرم اپل تی‌وی پلاس به سریالی متوسط با شاید کمی بالاتر از حد متوسط تبدیل شد. اصل برائت از معمایی دنبال‌کردنی برخوردار است که با حضور شخصیت‌های پرداخت‌شده و چندبعدی مثل یک تار عنکبوت، به جنبه‌های مختلف شخصیت‌های متعدد آن تنیده شده و درامی قدرتمند و چندوجهی را ساخته است. خرده‌داستان‌های سریال با محوریت راسنی حاضر و کارولین غایب، مانند طبقات یک ساختمان روی هم چیده شده و مخاطب در هر قسمت به بعضی از این طبقات سر می‌زند و آنها را دنبال می‌کند. نقطه اصلی جذابیت و قوت اصل برائت را همین نکته می‌توان دانست. سریال اما در مرحله کارگردانی و اجرا، ضربه جدی دیده است. یک علت مهم آن را می‌توان اصرار فیلمساز به نمایش درونیات شخصیت‌ها دانست؛ در شرایطی که راسنی در حال پنهان کردن اطلاعاتی بسیار مهم در طول کل سریال است، سکانس‌هایی که با این هدف لابه‌لای روایت اصلی جاگذاری شده‌اند، گاه به تماشاگر چیزی جز دروغ نمی‌گویند. از سوی دیگر، با وجودی که گره و تعلیق اصلی داستان اثر، بسیار پرکشش است و جذابیت فراوانی دارد، ولی کارگردان در اولین قسمت و یکی از اولین سکانس‌ها نیز برای کاشت یک رودست جذاب در قسمت آخر نیز به دروغ رو می‌آورد و بیننده اثر را فریب می‌دهد. به علاوه سکانس‌های مربوط به رویاهای شخصیت‌ها به عنوان تمهیدی سینمایی برای ایجاد دلهره در تماشاگر تعبیه شده‌اند، گاه از اثر بیرون می‌زنند و حتی در یک مورد، ژانر اسلشر را به بار می‌آورد. همین سکانس‌ها حتی دست سازندگان را برای یک کش دادن سریال تا ۸ قسمت پر می‌کنند؛ چراکه با تقریب خوبی می‌توان گفت رویاها و خاطرات شخصیت‌ها به خصوص میان راسنی و کارولین، روی هم رفته احتمالا چیزی حدود یک قسمت از کل سریال را تشکیل می‌دهد که در بسیاری موارد تکراری است و چیزی به سریال اضافه نمی‌کند.

کارگردانی اصل برائت در سکانس پایانی سریال نیز تاثیر خلاص را به آن می‌زند و درحالی‌که ۸ قسمت در اهمیت توجه به خانواده و ارزش‌های خانوادگی و قباحت خیانت سخن گفته، ناگهان با یک سکانس عجیب، تاثیرگذاری این پیام را تا حد زیادی از بین می‌برد و کارولین را قربانی حفظ کیان خانواده راسنی معرفی می‌کند و همه شخصیت‌ها را در حال زندگی عادی خود نشان می‌دهد؛ تا جایی که می‌توان سردرگمی کارگردان را در آن دید. فیلمساز در عین حال ایده‌های زیادی در تصویرسازی قصه دارد و در بیان هوشمندی برای ایجاد احساس قصه، کم نگذاشته است. صحنه‌آرایی و صحنه‌پردازی سریال نیز از قوت بالایی برخوردار است که خصوصا با تصاویر متنوع و نورهای پرکنتراست و درنهایت بالت رنگی فرکشده، می‌توانند آن را به عنوان درامی با تصاویر چشم‌نواز در یاد ها نگاه دارد. اصل برائت البته در نقش‌آفرینی‌ها نیز قوی است؛ بخش زیادی از بار درام روی دوش جیک جیلنهال و رونگا قرار دارد و هردو به خوبی از پس نمایش آن برمی‌آیند. درنهایت باید گفت اصل برائت از لحاظ محتوا نیز محصولی درس‌آموز برای دست اندرکاران، تصمیم‌گیران و تنظیم‌گران سینما، تلویزیون و نمایش خانگی کشورمان است؛ محصولی تلخ و متاثرکننده که فاقد ملاحت و شوخی‌های معمول سریال‌هاست و اتفاقا تصویری تاخوشایند، ناامن، مسباه و نه چندان امیدوارانه را از دستگاه قضایی آمریکا ارائه می‌کند و افرادی قدرت‌طلب با دغدغه ضعیف عدالت و حتی ممالو از عقده‌ها و دشمنی‌های شخصی را در صدر امور دادگستری این کشور نشان می‌دهد، اما با حضور ستاره‌های هالیوود در یکی از بزرگ‌ترین پلتفرم‌های وی‌او‌دی ساخته شده و در سطح جهانی پخش می‌شود.

بدرود جناب «نقش‌خوان»

هومن جعفری
خبرنگار

نوشتن از بعضی آدم‌ها، مرگ و زندگی نمی‌شناسد. نه اینکه به وقت مرگ به سراغ‌شان برویم و تحسینی را نثارشان کنیم که در زمانه حیات از آنها دریغ شده باشد. اتفاقا این آدم‌ها، در زمانه خود آنقدر اثربخش بوده‌اند که به قدر کفایت تحسین و تمجید شنیده‌اند و حتی به علت بی‌نیازی و استغنای درونی، نسبت به آن بی‌توجه هم بوده‌اند. صدرالدین حجازی، که بسیار پرهیز دارم از اضافه کردن کلمه مرحوم به نامش، از آدم‌هایی بود که کلمه هنرمند برایش یک توصیف مناسب به حساب می‌آید. هنرش در تئاتر و سینما یا تلویزیون، همیشه به اندازه لازم به چشم آمد. برایش نقش اهمیت داشت و روی همین حساب، نقش آفرینی برایش نه یک حرفه که مثل زندگی جاری بود. فخرالدین حجازی می‌توانست در چشم برهم زدنی از یک کاهن معبد به یک دزد و از یک معتاد به یک قاضی و از یک غارتگر به یک نجات‌بخش تبدیل شود. او رازو و سر بوشیدن نقش‌ها را بلد بود و از همین رو، هرجا بود مکملی شد برای دیگران.

برای او نقش کوتاه و بزرگ و نقش خوب و بد و نقش مثبت و منفی معنایی نداشت. او نقش‌ها را لباسی می‌کرد بر تن و می‌پوشید و به همین خاطر در ارائه آنچه در فیلمنامه و توصیفات کارگردان می‌آمد، بی‌دریغ از هنر خود خرج می‌کرد. نتیجه این خرج بی‌دریغ، نقش‌های ماندگاری شد که تنها گوشه‌ای از هنر ارائه نمایش توسط این استاد بی‌بدیل را در تاریخ تصویری هنر ایران ثبت کرد.

بسیار باید غصه خورد که سینما و تلویزیون ایران محدود، محافظه‌کار و بسته است و هنر امثال صدرالدین حجازی‌ها در آن سطح از پیچیدگی لازم به نمایش گذاشته نشد. او می‌توانست در سریال‌های بیشتری نقش‌های ماندگاریزی بازی کند. او می‌توانست بخشی از یک سینما و تلویزیونی پیشرو‌تر، جسورتر، خوش‌ساخت‌تر و حتی در مدیومی بین‌المللی‌تر باشد که متأسفانه به دلیل محافظه‌کاری و عدم جسارت لازم فاقد آن هستیم. او و بسیاری از همنسلان او و بسیاری از ستارگان و هنرمندان نسل‌های بعد، می‌توانستند ماندگارتر و دیدنی‌تر باشند.

با این همه، تا همین جا هم کارنامه او پربار بود. تقریبا در عمده مجموعه‌های تاریخی بازی کرد که دلیلی نداشت غیر از توانایی بسیار مثال‌زدنی‌اش برای جان دادن به نقش‌های مکمل، او طی سال‌های فعالیت خود در عرصه تئاتر، سینما و تلویزیون، موفق به خلق شخصیت‌های ماندگاری شد که همواره در یاد‌ها باقی خواهند ماند. بازیگری حجازی نه تنها براساس توانایی‌های فنی، بلکه بر اساس عمق احساس و شناخت دقیقش از شخصیت‌ها بود که او را از دیگران متمایز می‌کرد. این «نقش‌خوانی» هنر بازی بود که حجازی داشت و به تصویر می‌کشید. می‌توانستی به او سه صفحه متن بدهی و ۲۰ صفحه بازی بگیری. حجازی بلد بود سناریو را تبدیل به یک پرونده جنایی/روان